



باید شهریار را «حکیم» خواند/بهترین و زیباترین غزل از نظر رهبری/ این نماز می‌شود اُحلی من عسل!

دیدار آقا و استاد شهریار حکایتی است که با کلام توصیف نمی‌شود، بسیار صحنه دلاویزی بود...

دیدار آقا و استاد شهریار حکایتی است که با کلام توصیف نمی‌شود، بسیار صحنه دلاویزی بود، از این جهت که من با تمام رفتارها و سکنت استاد حکیم آشنایی دارم، برای من این نوع استقبال از استاد بسیار شگفت‌انگیز بود، این دو همدیگر را به آغوش کشیدند و استاد تا دست آقا را در دست گرفت، گریه‌ی عجیبی سرکرد. دست آقا را به سینه فشرد و گفت «ابوالفضل مائی». به گزارش خبرگزاری فارس از تبریز، ۲۷ شهریور روز بزرگداشت «شعر و ادب فارسی» است. بهانه‌ی این نام‌گذاری، وفات شاعر برجسته‌ی ایرانی، محمدحسین بهجت تبریزی (شهریار) است که به تعبیر رهبر انقلاب اسلامی باید او را «حکیم» خواند.

به همین مناسبت علی اصغر فردی، شاگرد این غزل سرای بزرگ، خاطراتی از مراودات حضرت آیت‌الله خامنه‌ای و استاد شهریار را به رشته‌ی تحریر درآورده است.

[*] شهریارشناس

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای طبق اظهارات خود و با توجه به ذوق ادبی‌شان، از اوایل جوانی و دوران تحصیل در مشهد مقدس با آثار مرحوم استاد حکیم شهریار آشنایی داشته‌اند، نخست این که شهریار در سال‌های ۱۳۱۰ تا ۱۳۱۴ که دوران تبعید خود را در خراسان سپری می‌کردند، با اُجله‌ی شاعران خراسان مانند مرحوم نوید، محمود فرخ، گلشن آزادی و غیره معاشر بودند.

از همین جهت است که مراودات آیت‌الله خامنه‌ای با أعظم شعرای مشهد که خود از مداومان انجمن‌های شاخص ادبی مشهد بودند، مزید بر آشنایی ایشان با احوال و آثار شهریار می‌شد. یک بار معظم له در دوران ریاست جمهوری فرمودند که حین فراغت از دراسات و مباحثات، گاه کنار حوض مدرسه‌ی علمیه‌ی مشهد اشعاری از شهریار را (مخصوصاً «علی‌ای همای رحمت» را نام بردند) با خود زمزمه می‌کرده‌اند و حتی یادم است که فرمودند معمولاً آن غزل را در دستگاه همایون ترنم می‌کرده‌اند.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای به نظر این جانب از برترین شهریارشناسان معدود هستند که از دیرباز در جریان احوال و آثار شهریار بوده‌اند، بنا به مسموعات نسبتاً دقیقم، ایشان حداقل سه دوره‌ی کامل آثار شهریار را مطالعه‌ی تنقیدی کرده و در حواشی، ملاحظات خود را یادداشت فرموده‌اند. در هر یک از ملاقات‌ها ایشان نکته‌های بدیعی درباره‌ی ظرائف اشعار استاد حکیم شهریار گفته‌اند.

در هر یک از دیدارهای عمومی یا فردی با معظم له نکته‌هایی را افاده فرموده‌اند که توجه به آن مفاهیم، تعمق در آثار و احوال شهریار را می‌طلبد و مهم‌ترین نکته این که شخصیت راستین و پایه‌ی معنوی استاد حکیم شهریار را بهتر از ایشان کسی توفیق ارزیابی نداشته است. ایشان در ملاقات‌های اعضا و مهمانان کنگره‌ی یکصدمین سالگرد میلاد شهریار در سال ۱۳۸۵، شهریار را با اُتکاء به أدله و إقامة‌ی براهین متقن علمی، «حکیم» خواندند.

[*] این نماز می‌شود اُحلی من عسل!

بلاشک می‌توانم بگویم که استاد یک شیفتگی و شوق بی‌بدیلی نسبت به امام و آقا داشتند. پس از انقلاب و تفویض امامت جمعه تهران به معظم له، مرحوم استاد با ایشان آشنا شدند و این آشنایی بلافاصله و شاید از همان اولین نظر به یک علاقه و عشقی بدل شد. استاد اهل عبادت و ذکر دائم بود و جز اخبار و خطابه‌های حضرت امام خمینی (ره) به تلویزیون نگاه نمی‌کردند، اما از نخستین هفته‌های نماز جمعه‌ی ایشان، مداوم و تعقیب‌کننده خطبه‌ها و کل نماز ایشان شدند، اما با چه کیفیتی؟

حتی نکته‌ای بین جوانان متدین متداول شده بود که این را کسی به اعتبار علاقه‌ی استاد حکیم به نمازهای آقای خامنه‌ای به ایشان نقل کرده بود و از آن پس استاد آن لطیفه را می‌گفتند و می‌خندیدند و به لطافت در باب بحث رایج وجوب نماز جمعه می‌گفتند: این وجوب قید دارد و اگر آقای خامنه‌ای بخواند، واجب است.

در تحسین و تبجیل نماز آقای خامنه‌ای می‌فرمودند: نماز با این شرائط می‌شود اُحلی من عسل. همه‌ی زیبایی‌ها و شرائط کمال در ایشان مجتمع است و نماز ایشان جشنواره‌ای از شیوایی‌هاست. امام جمعه‌ای که صدایی به این گرمی و بمی و گیرایی دارد، فصاحت و بلاغتی چندین، جزالت و سلاست بیانی چندان، لهجه و رعایت قواعد تجویدی در

قرائت خطبه ی عربی هم مزید بر این ها و شگفت تر این که نماز را به آوازی دلآویز در مقامات می خوانند. این می شود مجموعه ی زیبایی ها و مجمعه ی گل ها. این عشق استاد حکیم به اقامه ی نماز جمعه توسط آقا در شیری نیز بازتاب یافت.

رهبر انقلاب: من خبر داشتم در همان اوقاتی که شهریار برای انقلاب می سرود، یک عده از روشنفکران وابسته به رژیم گذشته که با او سابقه دوستی داشتند، مرتب فشار می آوردند، نامه برایش می نوشتند و شعر در هجوش می گفتند. حتی اطلاع داشتم که رفته بودند و او را ملامت کرده بودند که «تو چرا برای انقلاب اسلامی، این طور دل می سوزانی؟!» و او مثل کوه ایستاده بود. (۱۱/۹/۷۱)

یک روز فرمودند: آقای خامنه ای سوره ی منافقون را در گوشه ی رهاب تلاوت می کنند، اما رهاب یک روایت قدیم دارد که من از قدما آموخته ام. دستگاه ضبط صوتی بیاور که بخوانم و به آقای خامنه ای برسان. ایشان رهاب را بسیار کامل خواندند و غزلی را هم به دستخط خود نوشتند و توشیح به نام آقا کردند تا خدمتشان برسانیم. به اتفاق دوستی با دفتر معظم له تماس گرفتیم و سال ۱۳۶۴ بود که هم نوار و هم شعر را تقدیم ایشان کردیم.

[*] بهترین غزل

پاییز ۱۳۵۹ گروهی از صدا و سیما به تبریز آمدند و خواستند که با استاد حکیم گفت و گوی تلویزیونی انجام دهند. تا آن روز تقریباً کسی نمی دانست که موضع استاد حکیم شهریار نسبت به انقلاب اسلامی چگونه است. استاد ضمن گلایه ای رندانه و اشاره به غزل معروف خود گفتند که «حالا چرا؟» و این گونه اظهار کردند که: باید از همان ابتدای انقلاب از همراهی وی با نظام بهره مندی می شد. استاد حکیم در آن دیدار تلویزیونی با مردم چند غزل و قصیده در تکریم انقلاب اسلامی و امام خمینی خواندند و در پاسخ به سؤال خبرنگار که کدام غزل را بهترین غزل می داند، جواب عجیب و گرانبهائی را دادند و گفتند به نظر من همین شعار مردم که می گویند «خدایا! خدایا! خمینی را نگهدار»، بهترین و زیباترین غزل است.

این حداکثر کمر بستگی بلندآوازه ترین و بزرگ ترین شاعر معاصر با یک تفکر و یک رهبر بود که بسیاری از طیف های معارض را عصبانی کرد.

حکیم شهریار از همان ایام نخست وقوع انقلاب اسلامی، نظر به پیشینه دینی و ولایی افکار و عقایدشان، با انقلاب اسلامی و قیام امام همراهی جانانه کردند. به قول آقا «مرد کهنی» که از معاشرت با همه إعراض می کرد، در منتهای تواضع و چابکی به هر مراسمی که مربوط به یکی از موضوعات انقلاب بود، می رفتند و با گشاده رویی دعوات را می پذیرفتند و اثری می سرودند و می خواندند. بارها به این جانب اصرار می کردند که ایشان را به جبهه های جنگ و دفاع مقدس مشایعت و ملازمت رکاب کنم تا در جمع رزمندگان حاضر شود و آنها را حضوراً بستايد. ایشان برای همه ی مَنَوَات و شعائر انقلاب، حتی کمیته ی انقلاب و امداد و بنیاد شهید و سوادآموزی و کشتار خونین حجاج ایرانی و شهداء و مجلس و قوای سه گانه و بسیج و سپاه و ائمه ی جمعه و خانواده های شهدا و رزمندگان و جانبازان و خلاصه برای هر موضوعی که مربوط به موضوعات انقلاب باشد، شاهکارها آفریدند.

نگاه هوشمندانه ی ایشان با یک درک سیاسی که ریشه در تاریخ همه ی ادوار بشکوه تاریخ اسلام داشت موجب می شد که در اشعار خود به نکات ظریفی متذکر شوند که امروز هم دارای کاربرد است. مثلاً این دو بیت را ببینید که با وضع امروز چه تطبیقی دارد و محتوی چه نگاه منیعی است:

در این محاصره ی اقتصاد و فتنه ی جنگ گرت تورم و کمبود بود خرده مگیر
ضعیف نیست مدیریت این فشار قوی است چرا که مهلت شیطان طویل نیست قصیر

ایشان در آن یک دهه، یک دیوان کامل پانصد صفحه ای شعر انقلاب ساختند که در حیاتشان دو دفتر حاوی آن اشعار را این جانب گردآوری و منتشر کردم، اما بیست سال است که هنوز دیوان مکملی از ایشان منتشر نشده و همه ی دیوان ها ناقص و مخصوصاً فاقد آثار انقلابی استاد هستند.

شبی استاد به بنده زنگ زدند و فرمودند: تلویزیون را می بینی؟ رفتم و دیدم آقا در کنفرانس حراره ایراد خطابه می کنند. بعد از اتمام نطق آقا به منزل استاد رفتم. دیدم استاد جملات برجسته ی آقا را تکرار می کردند که دانه دانه دردهای مسلمانان را برمی شمرد و منشوری برای جهان اسلام می پرداخت. استاد می گفتند: من فقط می گریستم و دستم بر دعا بود که خدایا این سید را از تمام بلیات من لایحاسب محافظت فرما.

روزی ایشان در اثر ذکاوت و تیزبینی رندانه و حکیمانه ی خود شعری به ترکی سرودند که ده سال بعد از آن جهان اسلام با مشکل آن یک بار دیگر به طور جد مواجه شد و آن دعوت کشورهای ترک زبان ترکیه و قفقاز و آسیای مرکزی به تغییر الفبا از لاتین و کریل به الفبای اسلامی بود که آن دو الفبا را الفبای شیطان و الفبای ما را الفبای قرآن خواندند و ۱۰ سال قبل از فروپاشی شوروی آنها را به جهاد اسلامی و پیوستن به پیکره ی جنبش جهانی اسلام فراخواندند. این جانب شعر را با صدای ایشان آماده ی پخش از رادیو برون مرزی مرکز تبریز کردم که به زبان های ترکی استانبولی و قفقازی پخش

مدیر واحد و مدیر مرکز از پخش آن اجتناب کردند که نباید شوروی را در این بحران جنگ آزاده کنیم. من مراتب را به معاونت برون مرزی در تهران منعکس کردم و تلکسی از آن معاونت آمد که با پخش آن شعر مخالفت کرده بودند. تصویر نسخه ی مخطوط شعر را به انضمام همان تلکس و یک نامه ای در ایضاح مراتب را خدمت حضرت آیت الله خامنه ای بردم. ایشان با هوشمندی سیاسی و فرهنگی که دارند، به معاونت برون مرزی صدا و سیما دستور فرمودند که شعر مکرراً پخش شود و یک نسخه ی صوتی ضبط شده از آنتن را هم به ایشان تقدیم کنند. آن شعر موج عظیمی در قفقاز و ترکیه ایجاد کرد که موجب ایجاد اصطکاکات فکری گسترده ای در آن جوامع گردید.

[*] هدیه ی رئیس جمهور

کنگره ی بزرگداشت استاد شهیار به مناسبت هشتادمین سالگرد میلادشان را برگزار کردیم. آقا هیأتی را به نمایندگی از سوی خود برای شرکت در آن کنگره اعزام فرمودند. شادروان دکتر محمود بروجرودی قائم مقام وزیر ارشاد بود و آقای دکتر شیرازیان و معاونین وزیر ارشاد و شاعران مَعنَوَن تهران برای دیدار خصوصی و انتقال پیام آقا وقت ملاقاتی خواستند. در محل هتل آقای دکتر بروجرودی به من گفتند که آقا هدایایی هم برای استاد فرستاده اند که موقع مناسبی برای تقدیم آن هدایا را در نظر داشته باشم. این موضوع موجب تشویش خاطر شد، چون می دانستم استاد حکیم از پذیرفتن هرگونه هدیه ای اعراض خواهند کرد و اگر این اتفاق بیفتد، چون موضوع حکومتی و رسمی است، شاید در صورت بروز بهانه، سوءاستفاده و ردّ احسان تلقی شود. به هر حال به دنبال شیوه ای می گشتم که به منزل استاد رفتیم.

بعد از تعارفات آقای دکتر بروجرودی هدیه ای را از جانب مقام محترم ریاست جمهوری تقدیم استاد کرد. استاد حکیم با ابراز امتنان پاکت را گرفتند و بی آن که به محتوایش نگاهی کنند، با قلم خود نوشتند که برای بنیاد بازسازی مناطق جنگی استفاده شود. سپس استاد بیانات خود را با ذکر معالی و فضائل آقای خامنه ای و مراتب عشق خود به ایشان آغاز کردند. استاد در آن کنگره یکی از بهترین و سخته ترین و پخته ترین غزل های شهریارانه را به تجلیل از مقام رئیس جمهور محترم وقت به نام «شهید زنده» خواندند که بعضی از ابیات آن به شرح زیر است:

جهاد عشق تو پیروزی است پایانش که سایه پرور سیمرغ پور دستانش
تهمنتی چو تو از هفت خوان نیندیشد نهنگ عشق چه بیم از نهیب طوفانش
شهید زنده ی ما خود رئیس جمهوری ست که دست داده به قرآن که جان به قربانش

طبیعی بود که کشور و مسئولین مملکتی بعد از پیروزی انقلاب و ابتلائات پیاپی فرصت نوازش بزرگان ادبی و فرهنگی کشور را به دست نمی آوردند و استاد نیز متوقع نوازشی نبود و همه ی کارهای خود را حداقل ایفاء وظیفه ی شرعی می دانست و حتی شرمگین بود که چرا سالخورده است و امکان شرکت در حرب با کفار و عوامل کفر را ندارد و همین جهادی قلم از ایشان برمی آید. بنابراین مدتی هیچ گونه واکنشی از مسئولین به استاد و این قیام ایشان به عمل نیامد که من شخصاً از این موضوع آزرده می شدم تا آقا به تصدی ریاست جمهوری درآمدند و چندی بعد، از دفتر ایشان تماسی با ارشاد استان گرفته شده و سلام و احوالپرسی آقای رئیس جمهور را به ایشان ابلاغ کردند و مسئول روابط عمومی درخواست تمهیدی برای برقراری ارتباط کردند.

[*] سخنرانی حراره و سازمان ملل

شبی استاد به بنده زنگ زدند و فرمودند: تلویزیون را می بینی؟ اگر نمی بینی، برو بین، بعد صحبت کنیم. من برای دیدن تلویزیون رفتم و دیدم آقا در کنفرانس حراره ایراد خطابه می کنند. شاید تمامی مدت صحبت را بی اراده حتی مجال به خود آمدن برای نشستنم نیافتم و ایستاده گوش کردم. چنان هیجان زده بودم که بعد از اتمام نطق آقا، باشتاب به منزل استاد رفتم. شب دیروقت بود، اما استاد در کمال إعجاب و هیجان گریه می کردند و جملات برجسته ی آقا را تکرار می کردند که دانه دانه دردهای مسلمانان را برمی شمرد و منشوری برای جهان اسلام می پرداخت. استاد می گفتند: من فقط می گریستم و دستم بر دعا بود که خدایا این سید را از تمام بلیات من لایحتسب محافظت فرما.

حکیم شهیار از همان ایام نخست وقوع انقلاب اسلامی، نظر به پیشینه ی دینی و ولایی افکار و عقایدشان، با انقلاب اسلامی و قیام امام همراهی جانانه کردند. بارها به این جانب اصرار می کردند که ایشان را به جبهه های جنگ و دفاع مقدس مشایعت و ملازمت رکاب کنم تا در جمع رزمندگان حاضر شود و آنها را حضوراً بستاید.

باری دیگر نطق شاهکار آقا در سازمان ملل بود که با هم و به اتفاق تماشا کردیم. احتمالاً در این نطق بود که ایشان سرآغاز برخی از بندها را با منادای «آقای رئیس!!» می گفتند و استاد حکیم سراسر این خطبه را گریان و داعی و دادخواه از خدا و دو دست به سوی عرش گوش داد و پس از پایان نطق، ساعتی بحث در پیرامون زوایای ظرائف و طرائف این خطابه ی تاریخی بود. همین سخنان را علی الصّباح به ابیاتی ریختند:

جهاد بود که شخص رئیس جمهوری صلا‌ی عشق به گوش جهانیان درداد
خطابه بود ولی دیکته کرده ی جبریل که دل صدای خدا می شنفت از آن فریاد
غریو زینب کبری به خطبه چون طوفان خراب ساخته قصر یزید و ابن زیاد
فکنده زلزله در کاخ ارتجاع عرب ... به لرزه اردن و مصر است و بصره و بغداد
و این ابیات بعداً شعری کامل شد با عنوان «هفته ی جنگ».

[*] ابوالفضل مایی

یکی از روزهای تابستان سال ۱۳۶۵ بود که از روابط عمومی ریاست جمهوری زنگ زدند و گفتند که آقای رئیس جمهور عزم تبریز دارند و مایل هستند ملاقاتی با استاد تدارک شود که بهتر است چند تن از شعرای مَعنَوَن تبریز هم در آن دیدار ملتزم و مشایع باشند. روز بعدش معظم له به تبریز آمدند و چون حضور ایشان در منزل استاد یا منزل محل ورود آقا که منزل امام جمعه ی وقت بود، مناسب نمی بود، سالن استانداری را در نظر گرفتیم و حدود ۲۰ تا ۳۰ تن از شعرای تبریز را هم دعوت کردیم. بعد از نماز مغرب بنده استاد را از منزلشان به میعاد ملازمت کردم.

دیدار آقا و استاد حکایتی است که با کلام توصیف نمی شود. بسیار صحنه ی دلاویزی بود. از این جهت که من با تمامی رفتارها و سکنت استاد حکیم آشنایی دارم، برای من این نوع استقبال از استاد بسیار شگفت انگیز بود. این دو همدیگر را به آغوش کشیدند و استاد تا دست آقا را در دست گرفت، گریه ی عجیبی سرکرد. دست آقا را به سینه فشرد و گفت «ابوالفضل مائی». آخر این چه شقاوتی است که با این دست چنین بکنند؟ گریان و دادخواه زمزمه می کرد و من گوش به این نجواها خوابانده. منظره تاریخی بود. گریه امانش نمی داد و تا دقایقی بعد از این که هر دو جلوس فرمودند، استاد همچنان می گریست و هنگام نشستن هم چندی دستشان را روی دست آقا گذاشته بودند. این واقعه، عینی تر هر باری بود که آقا در نماز دست به قنوت می گشودند. استاد هر بار در این ملاحظه، منقلب می شدند و اینک دیگر همان دست در آغوشش بود.

بعد از مبادله ی تعارفات، حضرت آقای خامنه ای از استاد خواستند اشعاری را بخوانند و استاد چند غزل از آخرین سروده هایشان را خواندند و سپس برنامه با اشعار دیگر شاعران حاضر ادامه یافت و به پایان رسید. در پایان، آقا بیانات فاضلانه ای اِشعار فرمودند و مراتب رضایت و حتی تعجب خود را از وجود چنین شعرای مقتدری در حول چراغ شعر استاد اظهار کردند و سپس برای صرف شام به تالاری دیگر منتقل شدیم. باز آقا در کنار استاد جلوس فرمودند و فرزندوار به استاد مهربانی ها می کردند. غذا به بشقاب ایشان می کشیدند و نان و آب تعارف می کردند و پیش از ایشان شروع به میل نمی کردند و پس از شام نیز چندی بیتوته ادامه یافت. صحبت ها از خراسان و شعر و حیدربابا و اوزان و ظرائف و دقایق بلاغی و شعریات رفت و آقا از ساعات شبانه روزی استاد سؤال می کردند و استاد سیاق روزمره را توضیح می دادند تا آقا فرمودند که دیگر دیر هنگام است و مزاحمت برای استراحت استاد نشود و مجلس را به پایان بریم.

استاد نگاهی به من کردند و وقت را استفهام کردند. من عرض کردم که ساعتی از نیمشب گذشته و استاد گفتند: چون آقای خامنه ای مسافرنده و خسته، رفع زحمت کنیم. به اتفاق به منزل برگشتیم. ساعت یک بامداد بود و استاد گفتند من خسته نیستم، بلکه قلباً مائل و شائق بودم تا صبح این معاشرت ادامه می داشت. استاد عجیب شکفته بودند. من در تمام آن همه سال ها استاد را چنین به وجد ندیده بودم؛ بسیار بانشاط. شهریار که عمری با آجله و اکابر رجال معاشرت داشتند و مؤانس مردانی چون ملک الشعراء بهار و میرزاده ی عشقی و سعید نفیسی و رهی معیری و دیگران بودند، بعد از مراجعت به تبریز جز مدت کوتاهی در همان اوائل که با رجال آن زمان تبریز معاشرت هایی داشتند، سال ها در خلوت و انزوایی زندگی کرده بودند و از جماعات بند و پیوند گسسته، در به روی خلق بسته و پیوسته با خدا مشغول بودند.

البته معاشرتی درخور شأن استاد حکیم کمتر اتفاق می افتاد و از این رو است که ایشان از آن مصاحبت سیر نشده بودند. تا دیر هنگام به مرور آن ساعات گذرانیدیم و همواره از نزاکت ها و نکته طرازی های آقا صحبت به میان بود. یادم هست که نکته ای از طرز افاده و بیان آقا را تأکید کردند و گفتند که این گونه ظرافت ها دیری است که منسوخ شده و کمتر کسی به این دقایق در گفتار عنایت می ورزند و یکی از آن ظرائف و طرائف افادات آقا این بود که در بیان خاطرات خودشان دائر بر علاقمندی دیرین به اشعار استاد گفتند: از ابتدای جوانی به خواندن و حفظ کردن اشعار ایشان مبادرت می کردم و حال که ایشان «مرد کهنی» هستند و ... این عبارت را استاد نشانی دیگر از مراتب نازک رفتاری آقا تعبیر کردند و گفتند ایشان اگر هر عبارتی جز این را به کار می بردند، به این نزاکت نمی بود و این طرز خطاب شیواترین و بلیغ ترین نوع نکته طرازانه ای است که در توصیف یک پیرمرد می توان ساخت و پرداخت.

آقای دکتر بروجرودی هدیه ای را از جانب مقام محترم ریاست جمهوری تقدیم استاد کرد. استاد حکیم با ابراز امتنان پاکت

را گرفتند و بی آن که به محتوایش نگاهی کنند، با قلم خود نوشتند که برای بنیاد بازسازی مناطق جنگی استفاده شود.

آن شب استاد بارها اشاره به دست مجروح آقا داشتند و روز بعد که مشرف شدم، شعری را پیش رویم نهادند که در آن این بیت ها بود:

شهید زنده ی ما خود رئیس جمهوری ست که چون وصیّ رسولش بَوَد جمال غدیر
نگاه داشت به یک دست پرچم اسلام که خونهای ابوالفضل می زند شمشیر
به قَدّ اوست قبای ریاست جمهور که خلعتی است الهی و نیستش تغییر

[*] نسخه ی قدیمی «حیدر بابا»

در دوران ریاست جمهوری، بین آیت الله خامنه ای و استاد شهریار مراسلاتی انجام می گرفت و ادامه داشت. مثلاً یکی از خویشان استاد حکیم نسخه ای از چاپ قدیم منظومه ی شاهکار جهانی استاد حکیم به نام «حیدربابا» را پیدا کرده بودند که استاد آن را به قول خودشان «نسگل» کردند به آقا داده بشود و با قلم خود یادداشتی به همراه یک قطعه شعری که ارتجالاً به همان مناسبت تقدیم نسخه حیدربابا سرودند و نوشتند.

[*] شاعرنوازی

یک بار استاد به من گفتند که دلم برای شنیدن صدای آقای خامنه ای تنگ آمده است و کاش می شد که تلفنی اظهار عشقی به ایشان می کردیم. استاد معمولاً با تلفن صحبت نمی کردند و حتی با آداب صحبت تلفنی هم آشنا نبودند. مثلاً «الو» نمی گفتند یا تعارفات متعارف در صحبت های تلفنی را مراعات نمی کردند و به شدت از صحبت با تلفن استنکاف می کردند.

این است که برای من بسیار عجیب بود. تا بنده زنگ زدم و مسئول دفتر آقا گفتند که آقا در جلسه ی فوق العاده ی شورای عالی دفاع با فرماندهان نظامی هستند، اگر فوریت دارد که در داخل جلسه به اطلاعشان برسانیم و اگر اضطراری نیست که ما تماس را بعد از جلسه برقرار می کنیم. بنده عدم اضطرار را گفتم و خواهش کردم که در صورت فراغت ارتباط حاصل شود. حتی یک ربع ساعت نگذشته بود که زنگ زدند و صحبت کردند. این یکی از نمونه های قابل مثال کیفیت معاشرت و شاعرنوازی یک رئیس جمهور در جهان معاصر بود.

[*] آخر شاهنامه

آقا در طول مدت استراحت استاد در یکی از بیمارستان های تهران یک یا دو بار شخصاً از استاد عیادت به عمل آوردند و به کُرّات و مَرّات هیأت هایی را برای عیادت از استاد به نمایندگی خودشان اعزام می فرمودند.

اما آخر شاهنامه مشکورتر بود. نزدیک صبح ۲۷ شهریور سال ۱۳۶۷، استاد به پرستار می فرمایند که چراغ اتاق را روشن کن و برو که من مهمان خواهم داشت. پرستار نقل کرد که استاد حکیم سرشان را به طرف درگاه اتاق برگردانده و خیره مانده بودند. باری که سر زدم، با تبسمی به من فرمودند: مهمانم آمد؛ ما را تنها بگذارید دخترم. من هولناک و کمی ترسان از اتاق خارج شدم، اما لحظه ای بعد فکر کردم که من نباید مریض بدحال را به حال خود رها کنم و تا به اتاق برگشتم، استاد خرقة تهی کرده و به سوی ملکوت أعلا عروج کرده بودند. و این اتفاق در ساعت ۴.۴۵ دقیقه ی بامداد ۲۷ شهریور افتاده بود.

یکی از خویشان استاد حکیم نسخه ای از چاپ قدیم منظومه ی شاهکار جهانی استاد حکیم به نام «حیدربابا» را پیدا کرده بودند که استاد آن را به قول خودشان «نسگل» کردند به آقا داده بشود و با قلم خود یادداشتی به همراه یک قطعه شعری که ارتجالاً به همان مناسبت تقدیم نسخه حیدربابا سرودند و نوشتند.

بعد از نماز صبح، در اولین ساعت روز، حضرت آقا شخصاً به بیمارستان رفته و با استاد حکیم شهریار تودیع فرموده بودند. شاهدهی مراتب تودیع آقا با استاد را بسیار عجیب تعریف کرده است که چون شخصاً ناظر نبودم، از نقل مراتب و دقائق احترام آقا نسبت به پیکر استاد امتناع می کنم. بعد از ساعتی از دفتر آقا به این جانب زنگ زدند و مراتب استمالت و تسلیم معظم له را به این جانب ابلاغ کردند و اوامر ایشان را منتقل کردند که نظر مبارک، برگزاری باشکوه مراسم تدفین و فاتحه ی ایشان بود که هر مانع و مشکلی هم پیش آید، به خودشان گزارش کنیم که نسبت به رفع و حلّ آن اِصدار امر کنند.

چنین هم شد؛ زمزمه هایی پیدا شدند که پیکر استاد حکیم شهریار را در مکان هایی مانند حرم حضرت سیدعبدالعظیم یا در روستای نیاکانی و دامنه ی حیدربابا دفن کنند و چون اما طبق برنامه ی مسبوق، مراتب انتقال پیکر استاد به مقبرة الشعراء تبریز را فراهم آوردیم. مقامات استانی مصرّاً می خواستند که بنا به ملاحظات، مراسم تدفین لدی الورد انجام

گیرد و نظر این جناب برگزاری مراسم تدفین سه روز پس از فوت بود که باز متوسل به دفتر مقام مکرم ریاست جمهوری شدیم و آن نحو معاضدت نیز معمول گردید. ظرف این سه روز تمام تمهیدات برای برگزاری در حدّ اعلای شوکت و حشمت صورت گرفت و تمام علاقمندان را فرصت مشارکت حاصل شد و باز هیأتی عالی از وزرا و نمایندگان ویژه ی رئیس جمهور از سوی حضرتشان اعزام شد.

پیام تسلیت بسیار متینی با امضای ایشان صادر شد و حسب امر ریاست محترم جمهور وقت، هیأت دولت یک روز عزای عمومی اعلام کرد و در سطح استان نیز به اعلام سه روز عزای عمومی نائل شدیم. پس از چهلّم استاد حکیم شهریار، بنده به پاس ابراز شکران و امتنان از بابت همه ی لطف های لایعّدد و لایحصای ایشان، به دیدار ایشان رفته و یک طرح حاوی شانزده بند را در جهت تداوم تبجیل و تجلیل از مقامات ادبی و عرفانی استاد حکیم شهریار را به پیشگاهشان تقدیم کردم که حقّاً و انصافاً یکایک مفاد آن طرح در حد و درجه ی اَعلا با مزائد دیگر پیرو اشارت معظم له انجام شد.

امروز بر حسب همان برکات، شاهد تکریم رسمی یاد و نام استاد هستیم و چون ذکر همه ی مسائل را مناسبتی نیست، از بیان برخی فتنه ها إعراض می کنم که اگر هنوز توجهات شاعرنوازانه ی ایشان نمی بود، بسیاری از معاندان و یا ساده لوحان مانع و رادع مراتب تکریم استاد می شدند که آخرین آن، حيله ی تغییر تقارن روز شعر و ادب با سالروز درگذشت استاد حکیم شهریار بود که باز با نیم نظر معظم له رفع شد.